



RESEARCH ARTICLE

The Contradiction of Simplification and Complexity; Evaluation of Hijab Policies in Iran After the Islamic Revolution

Somayeh Arab Khorasani^{ID1*}, Majid Deghan², Amin Keshavri³

1. Assistant Professor of Sociology, Faculty of Woman and Family, Univesity of Religions and Dinomination, Qom, Iran


* Corresponding Author's Email: s.khorasani@urd.ac.ir

2. Assistant Professor of Philosophy, Faculty of Woman and Family, Univesity of Religions and Dinomination, Qom, Iran

Email: m.dehghanb@urd.ac.ir

3. Assistant Professor of Women Studies, Imam Sadeq Islamic Stidies Institue, Qom, Iran

Email: a.keshvari@isri.ac.ir

 <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2024.98678>

Received: 22 May 2024
Accepted: 11 August 2024

ABSTRACT

Social issues require a multifaceted approach to understand and deal effectively. The lack of a multi-dimensional approach leads to the presentation of one-dimensional policies, and as a result, social issues are not resolved. Among the social issues, there are many ups and downs of hijab in Iranian society. This article believes that one of the reasons for not solving the hijab issue is the lack of a multi-dimensional perspective in policy making in this area. In order to examine this failure in more detail, this article evaluates the approved policies during the last four decades from the perspective of eight theorists to examine the theoretical dimensions and nineteen active activists in the field with the aim of examining the difficulties of implementing policies in direct contact with the audience of the hijab arena. Is. Content analysis method has been used to analyze the participant's points. The result of the analysis of the conversation with the group of participants led to the central category of ill-considered policy, the result of two main concepts of the sovereign understanding of hijab and uneven confrontation. A sovereign understanding of the hijab means an independent understanding of the context and mind, which has led to a one-sided and political interpretation of the hijab. The consequence of such an understanding is the inconsistent confrontation with hijab in the channel of state-oriented politics (instead of problem-solving politics) and the contradictory confrontation of the government with women and men without approved hijab in certain political situations. What seems to be useful in correcting this process is the awareness of the sovereign policy makers regarding the damage caused by the one-dimensional view and the improvement of the knowledge of the policy makers and the policy-making process towards the multi-dimensional view and its requirements.

Keywords: Policy , Thoughtless, Gender, Clothing, Complexity.

Citation: Arab Khorasani, Somayeh; Deghan, Majid; Keshavri, Amin (2024). The Contradiction of Simplification and Complexity; Evaluation of Hijab Policies in Iran After the Islamic Revolution. *Iranian Journal of Public Policy*, 10 (3), 112-124. DOI: <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2024.98678>

Published by University of Tehran.



This Work Is licensed under a [Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International \(CC BY-NC 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/)



مقاله پژوهشی

تناقض تسهیل و پیچیده‌سازی؛ ارزیابی سیاست‌های حجاب در ایران پس از انقلاب اسلامی

سمیه عرب خراسانی^{۱*}، مجید دهقان^۲، امین کشوری^۳

۱. استادیار جامعه‌شناسی، دانشکده زن و خانواده، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران
* رایانامه نویسنده مسئول: s.khorasani@urd.ac.ir

۲. استادیار فلسفه، دانشکده زن و خانواده، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران
رایانامه: m.dehghanb@urd.ac.ir

۳. استادیار مطالعات زنان، پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق (ع)، قم، ایران
رایانامه: a.keshvari@isri.ac.ir

doi <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2024.98678>

تاریخ دریافت: ۲ خرداد ۱۴۰۳
تاریخ پذیرش: ۲۱ مرداد ۱۴۰۳

چکیده

مسائل اجتماعی جهت فهم و مواجهه موثر نیازمند نگاه چندجانبه‌اند. فقدان نگرش چندبعدی به ارائه سیاست‌های تک‌بعدی و در نتیجه آن حل‌ناشدگی مسائل اجتماعی می‌شود. از جمله مسائل اجتماعی دچار نشیب و فرازهای متعدد، حجاب در جامعه ایرانی است. این نوشتار بر آن است که یکی از دلایل حل‌نشده مسئله حجاب، فقدان نگاه چندبعدی در سیاست‌گذاری این حوزه است. جهت بررسی دقیق‌تر این ناکامی، این نوشتار به ارزیابی سیاست‌های مصوب در طول چهار دهه اخیر از منظر هشت نظریه‌پرداز جهت بررسی ابعاد نظری و نوزده کنشگر فعال در میدان با هدف بررسی دشواری‌های اجرای سیاست‌ها در مواجهه مستقیم با مخاطبان عرصه حجاب اقدام کرده است. جهت تحلیل نکات مشارکت‌کننده از روش تحلیل محتوای بهره‌برده است. نتیجه تحلیل گفتگوی با مجموعه مشارکت‌کنندگان به مقوله مرکزی سیاست نااندیشیده، حاصل دو مفهوم اصلی فهم حاکمیتی از حجاب و مواجهه ناسامان انجامید. فهم حاکمیتی از حجاب به معنای دریافت‌غیروابسته به زمینه و ذهنی است که به تعبیر یک‌جانبه و سیاسی از حجاب منجر شده است. پیامد چنین فهمی، مواجهه ناسامان با حجاب در مجرای سیاست دولت‌محور (به جای سیاست حل مسئله) و مواجهه متناقض حاکمیتی با زنان و مردان فاقد حجاب مورد تأیید در موقعیت‌های خاص سیاسی شده است. آنچه در تصحیح این فرایند، مفید به نظر می‌رسد آگاهی سیاست‌گذاران حاکمیتی در خصوص آسیب‌های ناشی از نگاه تک‌بعدی و ارتقا دانش سیاست‌گذاران و فرایند سیاست‌گذاری به سمت نگاه چندبعدی و اقتضائات آن است.

واژگان کلیدی: سیاست، نااندیشیدگی، جنسیت، پوشش، پیچیدگی.

استناد: عرب خراسانی، سمیه؛ دهقان، مجید؛ کشوری، امین (۱۴۰۳). تناقض تسهیل و پیچیده‌سازی؛ ارزیابی سیاست‌های حجاب در ایران پس از انقلاب اسلامی. فصلنامه سیاست‌گذاری عمومی، ۱۰ (۳)، ۱۱۲-۱۲۴.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2024.98678>

ناشر: دانشگاه تهران.



مقدمه

تبدیل پدیده‌های اجتماعی به مسئله اجتماعی نیازمند بررسی و رسیدگی و قرار داده‌شدن در شبکه‌ای از معانی و ساختارهایی است که مسئله‌بودگی یک امر اجتماعی را تعیین می‌کنند. حجاب با توجه به تحولات اخیر که به نوعی در تاریخ چهل‌ساله پس از انقلاب اسلامی بی‌سابقه بوده است، همچنان محل تأمل و نیازمند توجه ویژه است. با وجود انباشت سیاست‌ها و انواعی از تأملات جهت مدیریت وضعیت حجاب با تأکید بر حجاب زنانه، تابستان ۱۴۰۰ و آنچه جریان زن، زندگی، آزادی یا پسامهسا خوانده شد بیانگر آن است که جریان سیاستگذاری به نتیجه مطلوب نرسیده است. از جمله بسترهای این ناکامی، عدم توجه به ماهیت مواجهه با مسئله اجتماعی در سیاستگذاری است. مسئله اجتماعی نیازمند بررسی همه‌جانبه جهت مشخص‌شدن بعد یا ابعاد آسیب‌دیده‌ای است که سیاستگذاری برای آنها به تبدیل وضعیت از مسئله اجتماعی به موقعیت بهنجار مؤثر خواهد بود؛ نکته‌ای که گفتگو از آن آسان و عمل به آن دشوار و البته گریزناپذیر است. عدم توجه به این نکته، فهم مسئله را تحت تأثیر قرار داده و سبب سرریز انواع سرمایه‌های اندیشه‌ای و مادی سیاستگذاران به یک یا برخی ابعاد برگزیده خواهد شد. جهت بررسی این رویه در سیاستگذاری مرتبط با حوزه حجاب، این نوشتار بر آن است سیاست‌های چهار دهه گذشته را از خلال گفتگو با صاحب‌نظران و کنشگران میدانی مورد کنکاش قرار داده و ابعادی از این مسئله اجتماعی را که در نگاه متولیان سامان‌دهی این حوزه نادیده مانده، احصا کند. مسئله حجاب از دیرباز در حوزه توجه جوامع انسانی بوده است. ظهور و بروز افراد در اماکن عمومی و خصوصی، تابع قواعد و مقرراتی متأثر از شرایط زیست و طبیعت انسانی و ارزش‌های اخلاقی-دینی و با هدف تسهیل برقراری روابط امن میان جنسیت‌ها بوده است. قواعد محدودیت‌زا اما دارای سویه‌های مثبت روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و اخلاقی غیرقابل‌انکاری مثل انتظار موجه جهت اشتیاق و کشف قاعده‌مند و مشروع بدن در چهارچوب روابط پایدار خانوادگی، انتقال ارزش پوشش و جامعه‌پذیر کردن افراد در این مسیر، ستایش ارزش حیا و عفاف (Javadi yeganeh & azizi, 2009). حجاب علاوه بر کلیت مذکور در جامعه ایرانی حائز دو ویژگی خاص نیز هست: مواجهه و گذار به دنیای مدرن و حجاب به‌عنوان امر دینی. حجاب و پوشش در جامعه ایرانی مسئله‌ای تنیده در انواعی از گفتمان‌ها و همچنین مسائل تاریخی چون فرایند گذار از پیشامدرن به مدرن، وقوع جنگ، تحولات جمعیتی و ... است (Moradkhani, 2017: 200). تغییر نسلی در وضعیت پوشش مادران و دختران و همزیستی آنان در کنار یکدیگر، حمایت مردان و یا عدم‌نمایش حساسیت پیشین به پوشش‌های جدید نیز سبب کاهش حساسیت عمومی شده است. علاوه بر مسائل داخلی، احتمال هدایت هدفمند جریان‌های (خارجی) در اعتراض و مقاومت‌های نوظهور در مقابل «حجاب اجباری» از طریق رخدادهایی چون چهارشنبه‌های سفید یا آزادی‌های یواشکی (Talebiyan & Talebiyan, 2017: 206) و در مورد بسیار متاخر جریان پسامهسا یا زن، زندگی، آزادی، نحوه برخورد حاکمیت با این ماجرا، که همچنان صورت قهری و قضایی دارد (Moradkhani, 2017: 167) در ایجاد آنچه می‌توان «مسئله اجتماعی» در وضعیت حجاب و پوشش نامید، مؤثر بوده است. این مسئله اجتماعی جهت‌گیری نحوه برخورد با مسئله حجاب و پوشش را نیز هدایت کرده است؛ به‌نحوی که برخی معتقدند به‌جای حجاب و پوشش لازم است برگفتمان عفاف تمرکز شود (Zahed & kaveh, 2012: 71). این امر می‌تواند به‌عنوان گذر از مسئله پوشش و تنوع آنچه حجاب نامیده می‌شود تلقی و راه‌سومی جهت مدیریت این حوزه در حال تحول، قلمداد شود (Ayeneh chi & Arab, 2023). عطف توجه به آنچه آمد، از منظر این نوشتار آنچه سبب پیچیده‌شدن مدیریت و سامان‌بخشی به حجاب شده است غفلت از فهم چندبعدی و چند لایه‌ای از حجاب است. سؤال اصلی این نوشتار، بررسی چرایی و چگونگی این غفلت در امر سیاستگذاری و در گام دوم ابعادی است که این غفلت در حوزه حجاب طراحی و اجرا شده است.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های بسیاری به مسئله حجاب پرداخته‌اند اما آنچه در این بخش مد نظر است اشاره به آنهایی است که به نوعی با بحث سیاست‌گذاری در حجاب و بازآمایی آنها پرداخته‌اند. حسین بستان (2020) در پژوهشی با عنوان سیاست‌پژوهی عفاف و حجاب در ایران به مرحله سوم از طرح سه مرحله‌ای تدوین منشور جامع عفاف و حجاب می‌پردازد که بررسی راهبردهای تحکیم عفاف و حجاب در نظام جمهوری اسلامی ایران بر پایه مبانی ارزشی، فقهی، حقوقی و اسناد بالادستی است. کلهر و رحمانی‌پور (2018) در پژوهش خود با عنوان «عوامل مؤثر بر اجرایی‌شدن سیاست‌های حجاب و راهکارهای پیش رو» با اشاره به عدم‌توجه به زیرساخت‌ها و ابزارهای فرهنگی سیاست‌های ترویج حجاب به عوامل مؤثر بر اجرایی‌شدن سیاست‌های حجاب و در نهایت بازطراحی الگوی مواجهه با حجاب در فرآیند سیاست‌گذاری در ایران پرداخته‌اند. هاشمیان و همکاران (2017) با طراحی الگوی سیاست‌گذاری به منظور مناسب‌سازی پوشش اجتماعی بانوان متردد در محیط‌های عمومی، با نقد سیاست‌های بومی حجاب فاقد رویکرد تسهیل‌گری و ناظر به ساختارها در ارائه الگوی سیاست‌گذاری حجاب معتقدند برای حاکمیت، سیاست‌های ناظر بر طرف عرضه در موضوع پوشاک و پوشش، نسبت به سیاست‌های ناظر بر طرف تقاضا در اولویت قرار گیرد. حسینی (2017) با تمرکز بر سیاست‌گذاری فرهنگی به عنوان موضوع اصلی و حجاب به عنوان موضوع فرعی، به بیان نقش نظریه دیالکتیک ساخت واقعیت اجتماعی در مسائل اجتماعی و ارائه راه‌حل سیاستی پرداخته است. علوی و همکاران (2017) در پژوهشی با عنوان ریشه‌یابی عوامل مؤثر بر توسعه فرهنگ و حجاب و ارزیابی راهبردهای نقشه مهندسی فرهنگی با اشاره به الزام نگاه شبکه‌ای و زیست‌بوم‌گونه به حوزه حجاب معتقدند فرهنگ حجاب و عفاف در تعامل چندسویه با حوزه‌های اجتماعی، رسانه‌های داخلی، رسانه غربی، نظام آموزش خصوصی و دولتی، سیاست‌گذاری حاکمیت در ترویج فرهنگ و اقتصاد لباس اسلامی و غیر اسلامی است. کلهر و رحمانی‌پور (2018) با اشاره به عدم‌توجه به زیرساخت‌ها و ابزارهای فرهنگی سیاست‌های ترویج حجاب به عوامل مؤثر بر اجرایی‌شدن سیاست‌های حجاب و در نهایت بازطراحی الگوی مواجهه با حجاب در فرآیند سیاست‌گذاری در ایران پرداخته‌اند. در تمامی پژوهش‌های مذکور، بررسی اسناد حاکمیتی در خصوص حجاب مدنظر بوده است اما نقطه ممیزه این پژوهش، بررسی این حوزه با تمرکز بر لایه‌های مرتبط با اسناد در دو سطح اندیشه‌ورزان و کنشگران با هدف بررسی نگاه آنان به رویکرد سیاست‌گذاری و اجرا از جانب حاکمیت است.

چارچوب مفهومی

مسئله اجتماعی به شرایطی اطلاق می‌شود که غلط، مشکل‌زا، شایع و قابل‌تغییر باشد. اعتقاد به تغییر از دید مدعیان این تعریف آشکار است. مسئله اجتماعی با استمداد از دو وجه ذهنی/عینی بودن به ترتیب متضمن خودآگاهی و شیوه‌های رفتاری است که از افراد انسانی سر می‌زند (Moidfar, 2000: 236). مسئله اجتماعی و مسئله دینی ممکن است مصادیق متفاوتی داشته باشند اما به جهت آنکه جامعه ایرانی یک جامعه دینی است، یکی از مسائل آن مسئله‌ای است که از منظر دینی محل تأمل باشد (Ibid: 95). حجاب به عنوان مسئله اجتماعی-دینی از آن رو که «گروه‌های مختلف نخبگی، صاحب‌نظران و عوام در باب آن کنکاش نموده و هرکدام از دیدگاه و جهان‌بینی خود در باب آن بحث نموده‌اند؛ در سال‌های پس از انقلاب، به دلیل آسیب‌پذیری درونی جامعه و تهدیدهای بیرونی، انتقال فرهنگی حجاب با اختلال مواجه شده و رعایت‌نکردن حجاب اسلامی موجب جریحه‌دار ساختن وجدان جمعی و تبدیل آن به مسئله‌ای اجتماعی شده است» (Mahbobi manesh, 2007: 108). بعد اجتماعی حجاب با جنس و مسئولیت فرهنگی منتسب به آن (جنسیت) نیز مرتبط است. انتساب افراد به زنانگی و مردانگی پوشش را به دو قسم زنانه و مردانه طبقه‌بندی و دو مسئولیت در قبال آن ایجاد کرده است اما مسئولیت زنان به نحو جدی‌تر از مردان است. این امر که در ابتدا به عنوان مکانیسمی محافظتی بود، به تدریج در فرآیند پیچیده‌تر شدن جوامع انسانی به تکلیفی زنانه بدل شد. میزان این

پوشش، امری فرهنگی و در میان جوامع مختلف متفاوت و در میان یک جامعه نیز تحولاتی داشته است (Ziapour, 1968). تحولات در وضعیت حجاب و پوشش از بعد تاریخی نیز محل تامل است. در ایام پیشامدرن (سنت) به دلایلی چون وضعیت بیولوژیکی، دلایل فرهنگی، اجتماعی و ساختاری مثل افزایش ضریب امنیت کلی جامعه، کاهش هزینه‌های امنیتی و قضایی، فرایند تشخیص قربانی و مجرم و... مسئولیت پوشش به عهده زنان گذاشته شد. در وضعیت پیشامدرن که وجدان جمعی و مسئولیت اجتماعی بر تجربه و سلیقه شخصی افراد سیطره دارد (Ghanadan, 2000: 6 & Sharabi, 2006:56)؛ اصل پوشش، امری «تجویزی/هنجاری» است و مسئولیت زنان در قبال پوشش جزئی از فرایند کلی‌تر مسئولیت اجتماعی افراد در برابر جامعه و حفظ آن به حساب می‌آید. در رویکرد دوم، وقوع آنچه مدرنیته خوانده می‌شود (Giddens, 2008) تأثیر شگرفی در حوزه پوشش ایجاد کرد. پوشش از مراقبت شخصی به انتخاب شخصی افراد تبدیل شد. نسخه‌های «تجویزی» پوشش در این وضعیت به‌عنوان «تحمیل» فهم شده و برخی زنان از آن سر باز زده و برخی مردان نیز با اغراض متفاوت از این تمرد استقبال و از آن حمایت کردند. در رویکرد مدرن به تبیین تحولات حجاب، مردان نیز دچار تغییرات ذهنی و اندیشه‌ای شده‌اند. از آنجاکه حجاب را از نگاهی می‌توان کنشی متقابل میان زنان و مردان دانست (Sharapour & et, al, 2012: 2) تحولات مردان نیز در تغییرات عرصه حجاب مؤثر است. از جمله تحولات مردان آنکه امروزه در نقش پیشین خود به‌عنوان ناظر حجاب و تعیین‌کننده وضعیت کنش، کمتر فعالیت دارند و خود تبدیل به عاملی جهت تحول حجاب به بدحجابی شده‌اند (Momeni & kalantari, 2016: 211). وجود زانی که سرمایه جنسی خود را در معرض دید می‌گذارند و دیگر تلاش و تمایلی به مخفی نگه‌داشتن آن ندارند، به مردان حس جدیدی از تملک می‌دهد که جایگزین نسخه قدیمی‌تر آن در وضعیت پیشامدرن شده است. مردانی که زمانی خود را مسئول حمایت و محافظت از همسر و البته زنان می‌دانستند به نظر می‌رسد اکنون تمایل کمتری به این تکلیف تجویزی خود دارند. مردان عصر سنت که خود را مسئول محافظت از زنان جامعه می‌دانستند به نظر اکنون زنان جامعه را در تملک خود خواسته و خواهان در دسترس بودن تمامی آن‌ها هستند^۱. از نگاه این نوشتار، حجاب امری چندبعدی و چندلایه شامل مسئله‌بودگی با اقتضا اجتماعی، دینی و ایرانی، حاصل کنش مردان و زنان، اقتضات تاریخی و گذار از سنت به مدرنیته، تحولات مردان در مواجهه با آن و در نهایت مسئولیت دولت به نمایندگی از حاکمیت در ساماندهی و مدیریت آن است که در ضمن گفتگو با مشارکت‌کنندگان به آنها پرداخته شده است.

روش پژوهش

این پژوهش در پارادایم تفسیری با روش کیفی، رویکرد تحلیل محتوا عرفی و با ابزار مصاحبه عمیق به منظور فهم اندیشه‌های صاحب‌نظران و فعالان حوزه حجاب از نقش سیاستگذاری در وضعیت حجاب انجام شده است. صاحب‌نظران دارای اثر پژوهشی در مسئله حجاب (کتاب یا مقاله)، محل رجوع کارشناسی‌اند. فعالان و کنشگران صاحب تجربه کنشگری در حوزه حجاب در قالب دارابودن مؤسسه مردم‌نهاد و گروه تبلیغی، مجری طرح‌های آموزشی و... هستند. مصاحبه کیفی با مشارکت‌کنندگان از نوع مصاحبه نیمه‌ساخت یافته است که با سؤالات مشخصی آغاز و در ادامه فضایی برای اضافه کردن سؤالات جدید بعد از مصاحبه‌های نخستین فراهم می‌شود. مشارکت‌کنندگان این پژوهش به جهت مشخص بودن معیار صاحب‌نظران و کنشگران و تعداد محدود آنان در این حوزه، در مجموع ۲۷ نفر بودند. زمان مصاحبه ۸۰ تا ۱۲۰ دقیقه بود. مصاحبه اول با ۳۰ سوال و مصاحبه آخر با ۶۴ سوال در هشت بخش انجام شد. افزایش تعداد سؤالات به معنای آن است که در ضمن گفتگو با مشارکت‌کنندگان، نکات جدید مطرح شده و به عنوان سوال جدید بعدی پرسیده و تا جای ممکن از مشارکت‌کنندگان قبلی نیز درخواست پاسخگویی انجام شده است. سؤالات در بخش‌های مربوط به سیاست‌های موجود، حجاب و نظام اسلامی، تشریح وضعیت موجود، حجاب به عنوان امر سیاسی، مواجهه

۱. در گذشته مردانی که به دنبال روابط جنسی بودند به سراغ زنان روسپی می‌رفتند اما امروزه انتظار دارند که بتوانند با همه زنان مانند روسپیان رفتار کنند با این تفاوت که هزینه‌ای هم نمی‌کنند (Shalit & li mos, 2009).

با مخاطب و ... بوده است. متن پیاده شده گفتگوها در کمترین فاصله زمانی پس از جلسه حضوری، مطالعه شد و کدگذاری ابتدایی انجام و یادداشت تحلیلی برای هر یک از گفتگوها به انتهای هر متن اضافه شد. کدگذاری و نوشتن یادداشت تحلیلی منجر به افزایش تعداد و ابعاد پرسش‌ها شده و به این ترتیب فرایند کدگذاری به تولد مفاهیم اولیه منجر شد. ادامه این رویه در مصاحبه‌های بعدی به جمع شدن مفاهیم اولیه ذیل مفاهیم انتزاعی‌تر و پس از اشباع مفهومی در فرایند مصاحبه‌ها و توقف آنها، مقدمات ظهور مقوله مرکزی ایجاد شد؛ انتزاعی‌ترین مفهومی که به نحو حداکثری مفاهیم ثانویه، مفاهیم اولیه و کدگذاری‌های ابتدایی را پوشش می‌دهد.

یافته‌های پژوهش

گفتگو با اندیشه‌پردازان و کنشگران عرصه حجاب به مقوله محوری سیاست ناندیشیده به عنوان مقوله معنابخش به تمامی زیرمفاهیم منجر شد. سیاست ناندیشیده به معنای آن است که در هر دو حوزه فهم مسئله و سیاست‌های مرتبط با آن، مشکلات اندیشه‌ای و اجرایی وجود دارد. از آن‌جا که مشارکت‌کنندگان این پژوهش از دو گروه نظریه‌پردازان و کنشگران هستند، این مقوله وابسته به زمینه و عینی به نظر می‌رسد. سیاست ناندیشیده به معنای سیاستگذاری برای مسئله‌ای است که حقیقت و ابعاد آن به درستی شناخته نشده و در نتیجه اجرای سیاست‌های مرتبط با آن موضوع ناساخته با دشواری‌های جدی مواجه است. دو مقوله کلی فهم حاکمیتی از حجاب به معنای پررنگ شدن بعد حاکمیتی حجاب و در سایه واقع شدن دیگر ابعاد حجاب و مواجهه ناسامان (غیرموثر)، نتیجه این رویه از سیاستگذاری است. زمانی که مسئله سیاستگذاری به درستی، جامع‌الاطراف و جامع‌الابعاد دیده نشود مشخص نخواهد بود که سیاستگذار کدام بعد را مد نظر داشته است. مسئله زمانی بغرنج‌تر می‌شود که از میان ابعاد به جهت توجه دولت‌ها و حکومت‌ها، بعد حاکمیتی حجاب پررنگ شده و سیاستگذاری متناسب با آن تک بعد خاص صورت گرفته است. درگیری یک موضوع چندبعدی با نهاد حاکمیت سبب می‌شود مسئله در راستای فهم حاکمیت از آن معنا شود. این فهم بر اساس منابع و دسترسی‌های اندیشه‌ای و کارشناسی حاکمیت صورت گرفته و تحت تاثیر آن خواهد بود. چنین فهم جهت‌دار و یکسویه، سیاست‌های مبتنی بر آن را ناکارآمد خواهد کرد. این ناکامی به جهت نقص در فرآیند فهم موضوع و در ارتباط با هر ساختارها و نهادهای زیر مجموعه دولت‌ها، ضریب آن را تشدید خواهد کرد. نکته موثر دیگر در فرایند فهم حاکمیتی از موضوع سیاستگذاری ناندیشیده به بعد ارزشی امر اجتماعی، نیازمند سیاستگذاری مرتبط است. ارزشی بودن مسئله سیاستگذاری و در این‌جا حجاب، به معنای آن است که حوزه مورد مباحثه محل چالش میان حاکمیت و عاملان اجتماعی واقع شده است؛ به نحوی که بخشی از مخاطبان حوزه حجاب از حدود مورد نظر آن تخطی کرده‌اند. نتیجه مواجهه ارزشی آن است که سیاستگذاری نه در راستای حل مسئله بلکه به نوعی کنترل و تنبیه جهت بازگرداندن افراد متخطی به حوزه‌های مد نظر خواهد بود. سیاست ناندیشیده در فهم غیرچندبعدی حاکمیتی با نادیده گرفتن جامعه مخاطب، تحولات پیش و پس از این واقعه، ناکامی در فهم همه‌جانبه مسئله به جهت غلبه نگاه حاکمیتی (سیاسی)، سیاستگذاری غیروابسته به زمینه و در نهایت به مواجهه ناسامان منجر خواهد شد. **فهم حاکمیتی** از حجاب (نخستین مفهوم مرتبط با سیاست ناندیشیده) اشاره به نوع ویژه‌ای از فهم حجاب است. حاکمیت‌ها و دولت‌ها بر اساس نظریات پشتیبان خود، فهرست متفاوتی از اقتضائات و اولویت‌های نیازمند توجه پیش رو دارند. هر موضوعی که نیازمند ورود حاکمیت باشد یا موضوعاتی که به عنوان تکلیف حاکمیت به او ابلاغ می‌شود، شامل این چارچوب از فهم حاکمیتی قرار خواهد گرفت. نخستین مشخصه فهم حاکمیتی از حجاب، **فهم/انتزاعی/از امر/انضمامی** است. حجاب به عنوان کنش عملی عاملان این عرصه به معنای رعایت موازین خاصی در قالب شرع، عرف و قانون است. فهم انتزاعی به معنای آن است که مسئله و فهم کنشگران با آنچه حاکمیت دارد، متفاوت است. این تفاوت در درجات مختلف می‌تواند به میزان درگیری حاکمیت از میدان کنش و فرآیند منتخب او برای فهم مسئله مرتبط باشد. حاکمیت و دولت‌ها به عنوان نهادهای انتزاعی از طریق کارشناسان و متخصصان منتخب و مرتبط، مسائل را رصد و به ارایه راهکار می‌پردازند. اما مسئله آن‌جاست که حکومت‌ها در ضمن خود نظام‌های میانه‌ای

دارند که اطلاعات را پالایش کرده و نتیجه را به سیاستگذار و سیاست‌ساز می‌رسانند. فرض محتمل آن است که در طی این فرایند، اطلاعات اصلی دچار ریزش شده و اغلب در چارچوبی غیر از فهم و تصویر واقعی و عینی به نهاد سیاستگذار می‌رسد. به عنوان مثال: مشارکت‌کننده مرد/۲: بیشتر توجیهی هست و از انجا یک تیکه بریده اند و یعنی کاتکس اون رو در نظر نگرفته‌اند و یک تیکه برداشته‌اند و آورده‌اند که بعضی استندهایش معلوم نیست چی به چی هست. مشارکت‌کننده مرد/۴: ما الان این زمین پهناوری که داریم آب نداده‌ایم و یک گوشه‌اش را برداشتیم با آبپاش آب پاشیدیم، این زمین را باید آبیاری کنید و این آبیاری دخالت و تداخل و این چیزها نیست. دومین مفهوم مرتبط با فهم حاکمیتی و انتزاعی از حجاب، **غفلت از نگاه چندبعدی** است. اگرچه حاکمیت مدعی است مسائل را کلان و در طولانی مدت آن می‌بیند اما عملاً هنگام سیاستگذاری مسائل را در مهم‌ترین وجه آن که حاصل نظرات کارشناسی و خبرگان منتخب است تنظیم خواهند کرد. غفلت از نگاه چندبعدی به در نظر نداشتن مخاطب حجاب هم مرتبط است. در نگاه حاکمیتی به ویژه زمانی که سرعت تغییرات فرهنگی و هویتی در جامعه زیاد است، مخاطب همچنان به عنوان کارگزاری فهم می‌شود که باید مطابق سیاست‌های بالادستی عمل کند. فهم انتزاعی و جداکردن مسئله از بستر عینی آن هم به عنوان دلیل و هم پیامد، با نادیده‌گرفتن مخاطب و تغییر ذائقه او مرتبط است. در چنین شرایطی فهم حاکمیتی از حجاب به سیاستگذار منتقل و حکومت و سیاستگذار را از توجه به تغییر ذائقه مخاطب غافل کرده است. عاملان امروزی در انتخاب میان همراهی یا تمرد - به ویژه زمانی که احساس کند مسئله حاکمیت از مسئله او متفاوت و فهم حاکمیت از اولویت‌ها و نیازهای او فاصله دارد - از همراهی خودداری خواهد کرد. اگرچه هر خواسته عامل یا کنشگر یا عضو جامعه نمی‌تواند رسمیت یابد اما به جهت پیچیده‌بودن مسئله حجاب در جامعه ایرانی این امر تبدیل به نقطه ضعف حکومت در گفت و گو با مخاطب شده و زبان حاکمیت را دچار لکنت کرده است. به عنوان مثال: مشارکت‌کننده مرد/۲۳: پس ما بزرگترین مانع هایمان در سیاستگذاری حجاب، لکنت زبان در گفتگو با مردم و عدم شکل‌گیری اجماع بر سر مدیریت عرف پوشش است. نکته آخر و بسیار مهم تک‌جنسی‌دیدن مقوله حجاب به معنای کاهش حجاب به حجاب زنان و نادیده‌گرفتن تأثیر مردان در تحولات پوشش ایران امروز است. زنانه‌دیدن حجاب به معنای تمرکز و انحصار حجاب به عنوان مسئله اجتماعی - جنسیتی است. این نوع نگاه و فهم از حجاب به معنای فروکاستن کنش متقابل دوجنسیتی به یک کنش تک‌جنسیتی است که دو پیامد خواهد داشت. نخست آن‌که از حجاب و مفاهیم پشتیبان آن چون عفاف و حیای چشم و روح مردانه غفلت کرده و دوم آن‌که با تمرکز بر زنان، فهم ناقصی از حجاب در کنار انتزاعی‌دیدن، سیاسی‌دیدن، غیرفرهنگی‌دیدن و ... ایجاد کرده است. در حالی که هر پدیده اجتماعی در کنش متقابل میان زنان و مردان و میان آنان به عنوان اعضای جامعه و ساختارها و نهادهای میانه و کلان رخ می‌دهد، حجاب زنانه نتیجه نگاه تک‌بعدی (غفلت از نگاه چندبعدی)، انتزاعی (نادیده‌گرفتن بستر کنش اجتماعی حجاب در مواجهه زنان و مردان با یکدیگر) و سیاسی (تمرکز بر زنان به عنوان نمایش ارزش‌های اسلامی و سیاسی) است. به عنوان مثال: مشارکت‌کننده مرد/۵: ما یک اشتباهی داریم می‌کنیم این که حجاب رو زنانه نباید بکنیم. قبول دارم که زنانه کرده‌ایم. ولی ما باید عفاف را زنانه و مردانه کنیم. حجاب {الان} زنانه هست و اصلاً این غلط است. مشارکت‌کننده مرد/۲۴: این که شما جهان مردانه را رها کرده‌اید و روی جهان زنانه تمرکز کرده‌اید و تربیت باید زنان انجام بدهند و عفت را باید زنان رعایت کنند و لباس مناسب و درست را زنان باید بپوشند و مردان را رها کرده‌اید. دومین مولفه فهم حاکمیتی از حجاب، فهم سیاسی/از حجاب است. در سالهای اخیر حاکمیت از بررسی ابعاد مختلف موضوعات غفلت و تنها بر بعد سیاسی متمرکز شده است. غلبه امر سیاسی؛ ابعاد فرهنگی، اقتصادی، دینی، اجتماعی و آموزشی را در سایه خود قرار داده است. نگاه تک‌بعدی تکالیف و وظایف دستگاه‌ها، دیگر ابعاد را نیز در خود بلعیده و آن‌ها را در خدمت اهداف سیاسی قرار دهد. به تبع آن سرمایه‌گذاری اتاق‌های فکر و بودجه نیز صرف اهداف و ابعاد سیاسی مسائل حاکمیت خواهد شد. فهم سیاسی از حجاب، ادبیات گفتگو در مورد حجاب را تغییر داده و آن را از امر فرهنگی به عنوان هویت اصلی و اصیل به امر حاکمیتی با ادبیات و فهم سیاسی تبدیل کرده است. این رویه نه تنها کنترل و هدایت حجاب را به عنوان نشانه موفقیت سیاسی و حاکمیتی دولت‌مردان قرار داده است بلکه آن را از یک امر ارزشی به نماد موفقیت و منفعت سیاسی کاران کرده است. به عنوان مثال:

مشارکت‌کننده مرد/۲۶: یکی از مشکلات اینکده سیاسیه. با رفت و آمدهای دولت‌ها عوض می‌شه. مشارکت‌کننده مرد/۲: این که ما موقع انتخابات مثلاً آقای ... گفته‌اند که گشت ارشاد مدیران راه می‌اندازم. آقای رئیسی کار درستی کرد و نمی‌تواند آن حجم از شبهه ای که در جامعه وجود دارد و درگیری عاطفی‌ای که وجود دارد بتواند حلش کند. مشارکت‌کننده مرد/۵: از نظر فقهی ما مشکل نداریم. از نظر حاکمان و جریان‌های سیاسی حاکم مثل اصلاح‌طلب و اصول‌گرا می‌آیند و سر این ماجرا اختلاف می‌کنند و این باعث می‌شود که ما سیاست‌گذاریمان در این زمینه دچار مشکل بشود. **ثبات و عدم تغییر سیاست‌ها** اگرچه به دلیل تکرار و مورد توجه قرار نگرفتن، تبدیل به کلیشه و حاشیه شده است، اما همچنان امر موثری در پیچیده‌سازی مدیریت حجاب است. این واقعیت که با تغییر دولت‌ها نباید سیاست‌های کلی تغییر کند مسئله اساسی در پیگیری امور فرهنگی است به همان میزان که در مسائل سیاست خارجی نیز نیازمند توجه است. این امر می‌تواند به دلیل غفلت از ظرایف سیاست‌گذاری و مشورت با متخصصین درباره مرزهای مشخص و غیرقابل تغییری است که با امر حجاب مرتبطند و توجه به آنها، امکان کار سلیقه‌ای و سیاسی‌بازی را به اقل کاهش می‌دهد. سیاسی کردن حجاب علاوه بر فهم سیاسی از محتوا و معنای حجاب به ظاهر و فرم پوشش نیز گسترش یافته و یک یا تعداد محدودی از صورت‌های پوشش را مورد تایید حاکمیت دانسته و مابقی را طرد می‌کند. اگرچه کنشگران عرصه حجاب، انواع مختلفی از پوشش را به عنوان حجاب استفاده خواهند کرد اما پیامد تاکید بر نوع خاصی از حجاب به عنوان حجاب برتر، حذف تکثر فرهنگی در ضمن خود ایجاد کرده است. این امر زمانی بیشتر حوزه تامل قرار می‌گیرد که دایره و امکان ابتکار در ارائه پوشش متنوع و متناسب با اقلیم‌های مختلف، شرایط جوی متفاوت، شرایط متفاوت استفاده‌کنندگان از حجاب، تنوع مدل‌های حجاب در فرهنگ‌ها و اقوام متفاوت را در نظر نداشته و اجازه رسمی یا غیررسمی در طراحی لباس و پوشاک نیز صادر نکرده و سبب خفگی تنوع فرهنگی در حوزه پوشش شده است. این امر امکان انتخاب میان حجاب مورد تایید و مجموعه پوشش‌های موجود را به دلیل عدم تایید، محدود و محل چالش کرده و فرصت و فضای تبدیل مخاطبان این حوزه به معارض یا مخالفان حاکمیت را فراهم کرده است. مجموعه شرایط پیشین سبب می‌شود گفتمان حجاب در جامعه از امر اجتماعی و مربوط به زندگی روزمره افراد تبدیل به *گفتمان قانونی* به معنای ورود سلبی و تنبیهی به آن درآید. اقتضای این گفتمان آن است که افراد را با هنجارهای مورد تایید حاکمیت بسنجد که نتیجه آن ایجاد دایره محدود، غیرمتنوع و تکراری است. این وضعیت منجر به توسعه مرزهای جرم‌انگاری حجاب و گسترش دایره افرادی است که مصداق خروج از مرزهای آن هستند. مواجهه جرم‌انگاران با حجاب، سبب افزایش مقاومت کنشگران در برابر حجاب برتر و پس از آن اصل حجاب شده و در نهایت تمرد از آن را نشانه جبران آسیب شخصیتی و روانی قرار داده است. پیامد تمرکز ناصحیح حاکمیت بر یک بعد از حجاب و سیاسی و زنانه کردن آن، تضعیف حجاب است. تضعیف حجاب به عنوان نتیجه عملکرد حاکمیت را می‌توان به عنوان خارج کردن حجاب از امر دینی، ارزشی و فرهنگی به امری سکولار تعبیر کرد. در این وضعیت، حجاب تحت تاثیر فهم و تصمیم حاکمیت قرار گرفته و به مسیری در راستای فهم سیاسی و تک‌بعدی هدایت شده است. دومین مقوله شکل‌دهنده به مقوله مرکزی سیاست نااندیشیده، **مواجهه نابسامان** است. سیاست‌گذاری دولت‌محور در ادامه فهم حاکمیتی از حجاب و نگاه تک‌بعدی به آن (نگاه سیاسی و زنانه) به معنای مواجهه حاکمیتی با مسئله حجاب است. حاکمیت به عنوان نهاد نهادها، قدرتمند و دارای سامانه گفتمان‌ساز است. در این وضعیت و در غفلت یا کم‌اهمیت پنداشتن مقبولیت عمومی و حفظ آن، از *ظرفیت‌های مردمی* غفلت کرده و در نگاه سلسله‌مراتبی، بدنه عمومی جامعه را در ادامه و به بیان بهتر، پیرو اهداف دولت‌ها و عامل اجرایی تلقی کرده است. کوچک‌شماری مردم به ناکامی در بدست آوردن تأیید عمومی از بدنه جامعه منجر می‌شود. حاکمیت در عمومی‌سازی، مردمی‌سازی و استفاده از این دو ظرفیت دچار سوءفهم بوده و امکان و شانس آن را به‌طور مداوم کاهش می‌دهد. گاه بدنه عمومی مدافع ارزش‌های دینی، فرهنگی و قانونی از موقعیت صرفاً اجرایی خود ناراضی‌اند؛ گاه از نادیده و ناشنیده‌ماندن نکات اصلاحی سیاست‌ها؛ گاه از سیاست‌هایی که عملکرد آنان در میدان را خنثی می‌کند و در نهایت از موقعیتی‌بودن مشارکت آنها از جانب حاکمیت شکایت دارند. نگاه سلسله‌مراتبی حاکمیت و سیاست‌گذاری از بالا به پایین، در ادامه تبدیل گفتمان فرهنگی به گفتمان قانونی، رویکرد دستوری و آمرانه یافته است. سیاست‌های پیشنهادی

قادر به درک عدم تناسب این شیوه خاص برای مخاطبان خاص امر حجاب نشده است. کنشگر را می توان در خدمت اهداف نهاد بالادستی قرار داد اما عاملی که خود را دارای قدرت اختیار، آزادی و اراده می داند متوقع آن است که در فرآیند سیاستگذاری دیده و شنیده شود و چنانچه سیاستی برای او در نظر گرفته می شود فهم و ذائقه او نیز مد نظر باشد. در غیر این صورت، مخاطب هر حوزه از جمله حوزه حجاب تبدیل به مقابل و معارض سیاستها شده و همان طور که پیش از این نیز آمد، از آن به عنوان نقطه حساسیت حاکمیت در حوزه ارزشی استفاده و تمرد خواهد کرد. دور باطل فهم حاکمیتی و سیاستگذاری دولت محور، مواجهه ناکارآمدی را رقم می زند که در نتیجه آن بر تعداد معارضان حاکمیت به جهت عدم همراهی با سیاستهای حجاب افزوده و حاکمیت را مجبور به برخورد های سلبی تر و سیاستگذاری های سلسله مراتبی بیشتر جهت وادار کردن مخاطبان متمرکز می سازد که خود، مواجهه نابسامان را به مواجهه نابسامان تر تبدیل می کند. مولفه دیگر در مواجهه نابسامان و سیاست دولت محور، نخبه گرایی و مدیرمحوری است. اگرچه در هر امر سیاستگذاری حضور نخبگان لازم است اما باید در نظر داشت بدنه عمومی جامعه و فهم آنان از ضروریات تصمیم سازی صحیح است. با این همه نظر می رسد در مفهومی نزدیک به فهم انتزاعی حاکمیت (و یا در ادامه آن) متخصصان منتخب نیز بر اساس فهم های نخبه گرایانه و دور از زمینه عمومی موضوع سیاستگذاری و یا تنها با توجه به اهداف کلان حاکمیت یا شرایط خاص فرهنگی و امنیتی به سیاستگذاری در حوزه حجاب اقدام کرده اند. از جمله پیامدهای سیاستگذاری نخبه گرایانه، دوری از زمینه عینی و ناپایداری سیاست های حوزه حجاب است که می توان از آن با عنوان *سیاستگذاری پشت درهای بسته* نام برد. بدین ترتیب است که در مواجهه نابسامان بر پایه سیاست دولت محور، *مشارکت حاکمیت به حجاب زدایی* ختم می شود؛ به آن معنا که تلاش حاکمیت برای مدیریت عرصه حجاب به دلیل سیاست های دولت محور و بر پایه مفاهیم مرتبط با آن، خود تبدیل به یکی از دلایل آسیب دیدن این حوزه شده است. به عنوان مثال: مشارکت کننده زن / ۲۱: متاسفانه ما هنوز میراث دار آن فرآیند غیرمردمی هستیم، مدل بالا به پایینی سیاستگذاری و ویژگی های اینهاست سیاستگذاری خطی، سیاستگذاری ای که پشت درهای بسته یک سری مدیر و فوقش یک سری نخبه بنشینند انجامش بدهند و خیلی الیت بیس و مدیریت محور باشد. مشارکت کننده مرد / ۲۶: به هر دلیلی جای نخبه خالی بشه، مدیران و افرادی که همفکر مدیران هستن اونجا بنشینن، نتیجه اش این میشه که کاری می کنیم که از عدم اطلاع از پیچیدگی شرایط، عدم اطلاع از امنیت و سیاست گذاری هست، این وضع رو بدتر می کنه.

مواجهه متناقض حاکمیتی دومین مولفه شکل دهنده به مواجهه نابسامان است. این بخش با چهل و پنج اشاره یکی از پراچاع-ترین مقولات بوده و با سی و دو اشاره از جانب کنشگران و سیزده اشاره از طرف نظریه پردازان، بیشترین مسئله کنشگران است. به جهت حضور کنشگران در عرصه و میدان تحولات حجاب و از آنجا که آنان عملاً پیامد اجرایی شدن سیاست های حجاب را تجربه کرده اند، این تفاوت اشاره منطقی به نظر می آید. مواجهه متناقض به معنای آن است که حاکمیت در برخورد با بدنه عمومی جامعه رفتار یک دست و اصولی نداشته است. دولت ها برای تامین مقبولیت در کنار مشروعیت نیاز به تایید حداکثری از جانب اعضای جامعه دارند. این نیاز که اغلب در زمان تایید عمومی حاکمیت در فرصت های انتخاباتی یا مناسبت های ملی یا موقعیت های ارزشی ایجاد می شود زمینه ای حضور افرادی را فراهم می کند که حاکمیت نه تنها پوشش آن ها را تایید نکرده بلکه در موقعیت های دیگر، موضوع جرم انگاری هستند. این نمایش در زمان اجرا برای افرادی که حجاب را امر ارزشی می دانند، آزاردهنده بوده و اعتبار حاکمیت را خدشه دار کرده است. از طرف دیگر برخوردهای قانونی پس از این مناسبت ها با افرادی که سرمایه مقبولیت حاکمیت تلقی شده اند، آنان را از پذیرش و طرد سلیقه ای و دلبخواهی حاکمیت آزاده می سازد. در معامله میان ارزش در برابر رای، علاوه بر این که حاکمیت بازنده این ماجرا شده است، سه حوزه مقبولیت حکومت، حجاب و مخاطب حجاب را نیز در معرض خطر قرار داده است. تقدیر از بی حجابی در مناسبت های سیاسی - اجتماعی نه تنها آن مناسبت را تبدیل به بازی سیاسی کرده است، بلکه در این مواجهه متناقض و مشارکت دادن سلیقه ای زنان بی حجاب، بدنه عمومی جامعه را از جانب هر دو گروه به نحوی در زاویه با حاکمیت قرار می دهد. به عنوان مثال: مشارکت کننده مرد / ۶: گفته می شود وقتی که نظام اسلامی مشارکت همگانی می خواهد موقع انتخابات از حوزه حجاب کوتاه می آید نظرتان چیست؟ سوال خودت رو جواب دادی، کوتاه نمی آید اون معتقد هست که زن بی حجاب در

حاکمیت اسلامی نقش دارد. از دیگر حوزه‌های مواجهه متناقض حاکمیت، **ناتوانی در شکل‌دهی به گفتمان مشترک** جهت فهم مسائل است. این مفهوم بدان معناست که حاکمیت یا در نتیجه مفاهیم پیش‌گفته یا به عنوان علت آن‌ها، از ایجاد گفتمانی با دال‌های معنایی مشترک میان خود و بدنه جامعه ناتوان مانده است. حاکمیت نتوانسته است مسئله حجاب را تبدیل به مسئله‌ای عمومی و همگانی و مهم‌تر از آن به گفتمان مردمی تبدیل کند. این ناکامی به چند دلیل از جمله ناتوانی یا بی‌اعتنایی به همراه کردن و مشارکت‌دادن مردم و یا ناتوانی و غفلت در یارگیری در مسیر سیاست‌گذاری و اجرایی کردن آنها مرتبط است. ناتوانی در همراه کردن بدنه عمومی جامعه در گفتمانی با فهم مشترک از حجاب دو پیامد دارد. نخست آن‌که حاکمیت، موفقیت‌چندانی در بومی‌سازی سیاست‌های کنترل حجاب نداشته است؛ این رویه به دو معنای عدم همراهی مردمی در کنترل بدپوششی و از طرف دیگر سیاست‌های نخبه‌محور و مرکز‌محور بدون در نظر گرفتن اقتضات بومی و اقلیمی مناطق مختلف است. پیامد دوم ناتوانی در همراه کردن بدنه عمومی، جداسازی مخاطب متدین از بدنه جامعه است. این خط‌کشی، باعث جداسازی مردم به دو دسته متدین و دیگری، ارزشی و ضد ارزش، خودی و دیگری، با حجاب مورد تأیید حاکمیت و معاند شده است. این امر در کنار ناتوانی کلی حاکمیت در ایجاد گفتمان مشترک و مردمی کردن مسئله حجاب، خود باعث ایجاد این مرزبندی مدافعان حجاب و دگراندیشان در مقابل حاکمیت به عنوان دیگری شده است. به عنوان مثال: مشارکت‌کننده مرد/ع: مردم در نشست‌های ما نیستند مردم در اجلاس ما نیستند به نظر می‌رسد که مهمترین نقطه، عدم گفتمان‌سازی در عفاف و حجاب و سایر مباحث فرهنگی است که براساس آن نتوانستیم کارهای سلبی و تشویقی انجام بدهیم. آخرین مفهوم مرتبط با مواجهه متناقض، **بزرگ‌نمایی غیرواقع و اثر معکوس تمرکز افراطی** است که به نوعی همزمان هم پیامد و هم زمینه ایجاد این مواجهه را ایجاد کرده است. در وجه پیامدی، این دو مولفه باعث بزرگ‌نمایی غیرواقعی مسئله پوشش و حجاب و عدم پاسخ‌گیری از سیاست‌های حجاب به جهت تمرکز افراطی بر این مسئله است. این دو عامل سبب می‌شوند این مجموعه هم‌چنان در این چرخه ناتمام تکرار شود: با بزرگ‌نمایی غیرواقع تلاش می‌شود تبدیل به مسئله عمومی شود که در پی خود تمرکز افراطی را خواهد داشت در حالیکه این تمرکز افراطی به خنثی‌شدن تلاش‌ها و کاهش حساسیت نسبت به امر حجاب و بی‌حجابی شده است. به عنوان مثال: مشارکت‌کننده مرد ۲۷: من به شما می‌گویم هیچ و حتی می‌گویم منفی بوده و مثبت نبوده و دلیل دارم برای این ماجرا؛ دلیل اول این است که بخش زیادی از این دستگاه‌ها تمرکزشان را بر همان عناصر نظارتی و حداقلی گذاشته‌اند یعنی تخریبی عمل می‌کنند به جای ایجابی و سازنده بودن. مشارکت‌کننده مرد/ع ۲۳: اگر همین فشار را می‌گذاشت روی حوزه فعال‌سازی جدی جبهه فرهنگی برای الگوسازی از پوشش و آراستگی مناسب و بازپروری عرف به نظرم خیلی بیشتر جواب می‌داد.

نتیجه‌گیری

پیچیدگی ابعاد یک مسئله اجتماعی اقتضا آن را دارد که مواجهه‌های چندبعدی با آن صورت گیرد. چندبعدی بودن مسائل اجتماعی به دلیل بسیار مهم عاملیت یافتن و مداخله افراد جامعه در تعریف و بازتعریف مسائل اجتماعی است. تاثیر عاملیت‌ها آن است که جامعه با نمایندگی سیاست‌گذاران و تصمیم‌سازان را وامی‌دارد که در نهایت حضور و بروز آنان را به رسمیت بشناسند. سیطره ساختارها و پارادایم‌های تعریف مسئله اجتماعی از وضعیت مقصرانگاری کنشگران در کم‌تلاشی یا بی‌تلاشی برای کنش بر اساس هنجارهای رسمی به سمت به رسمیت شناختن مداخله رویکرد و نظرگاه عاملان درگیر در آن امر اجتماعی است. در این وضعیت، کنشگران از مامور به تکلیف به طرف دوم مذاکره در بازتعریف مسئله و هنجارهای مرتبط با آن شده است. عدم به رسمیت شناختن این تغییر پارادایمی در خصوص امر اجتماعی و مسائل مربوط به آن در حوزه سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی سبب الکن ماندن زبان سیاست‌گذار در انتقال پیام خود به مخاطب شده است. مخاطبی که اکنون خود را محل اثر و صاحب حق مقاومت و سرپیچی می‌داند. این وضعیت نه به معنای تأیید خواست و میل عاملان اجتماعی بلکه به عنوان تغییر عینی در پارادایم‌های فهم امر اجتماعی، نیازمند

توجه ضروری است؛ از آن رو که در فرایند تغییر سیاست‌گذاری از بالا به پایین نیازمند سیاست‌گذاری تعاملی در فهم دریافت مخاطب از امر اجتماعی است چرا که بدون مشارکت او، سیاست‌ها نوشته‌هایی بی‌اثر خواهند ماند. چنانچه مخاطب امر حجاب خود را بازنمایاننده بعد سیاسی حجاب نداند اما این امر به او تحمیل شود، بی‌حجابی را به عنوان نماد مقاومت با عملکرد یا نقص دولتمردان و حاکمیت تبدیل خواهد کرد. در این میان، متغییر جنسیت نیز تأثیر ویژه و عینی بر فهم مسئله حجاب و پیچیده‌سازی مواجهه با آن دارد. پرواضح است که مدرن‌شدن در جامعه ایرانی در راستای ایجاد فرصت‌های بروز اجتماعی در عرصه عمومی برای زنان، به عنوان امری بجا، سبب تأثیرگذاری زنان در مسائل مربوط به خود شده است. اگرچه حجاب در بعد درگیری مخاطبان، نه تک‌جنسیتی و زنانه بلکه دوجنسیتی و یک کنش متقابل است، اما زنان به جهت حاملان حجاب تأثیرگذاری بیشتری در روند اجرا یا نافرمانی از آن دارند. درنگرفتن زبان مذاکره میان زنان و حاکمیت، همچنانکه در سابقه تاریخی پهلوی اول قابل بررسی است، در حال حاضر نیز در حال وقوع است. این تأثیر زنانه همانند جریان تاریخی آن از حمایت مردانی نیز برخوردار است. همانطور که در جریان کشف حجاب مردان به حمایت از زنانی که مایل به آن نبودند ورود پیدا کردند، اکنون نیز مردانی با درخواست به رسمیت‌شناختن حق زنان برای انتخاب پوشش در طیفی از نیات حقیقی یا استفاده از این ظرفیت برای نمایش تقابل با حاکمیت ورود پیدا کرده‌اند. دوجنسیتی‌شدن مسئله حجاب تنها به حمایت پدران و شوهران و برادران محدود نمانده و اکنون مردان در عرصه عمومی به حمایت از زنانی که پوشش‌های خلاف هنجار دارند نیز اقدام کرده‌اند؛ این امر از پیامدهای عدم توجه به مواجهه‌های چندلایه با امر اجتماعی چندبعدی است. آنچه نااندیشگی و پیچیده‌سازی در مواجهه با حجاب را ایجاد کرده است، سرآغاز فهم عقیم‌ماندن مواجهه‌های تک‌بعدی، حاکمیت‌محور، سیاست‌گذاری از بالا به پایین، بی‌اعتنایی به تحولات هویتی و جنسیتی مخاطب مستقیم و غیرمستقیم درگیر با آن، غفلت از تنظیم ادبیات گفتگو با مخاطب حجاب، اصرار بر رویکرد تصحیحی قانونی به جای برنامه‌ریزی فرهنگی - اجتماعی، ترجیح برخورد سلب بر مواجهه نرم با عاملان انتخاب‌گر، به رسمیت‌نشاندن ظرفیت مذاکره با عاملانی که مشارکت عینی در حل مسائل را حق خود می‌دانند و با کنشگرانی که به تکلیف و وظیفه عمل می‌کنند؛ عدم اذعان به برترنبودن نگاه حاکمیت در فهم و تعریف حجاب و باز نکردن فضای بازتعریف حجاب در معنای گسترده‌تر از پوشش شرعی و ... است. این امر برای سیاست‌گذاری که امر فرهنگی را امری انتزاعی و به نوعی از دست‌دادن زمان می‌داند و در دستیابی به نتیجه تعجیل دارد به نوعی نمایاننده اصطلاح مانه‌ایم در انجاماد معنا در تاریخ است (Mannheim, 2010: 453) که قادر به پذیرش تغییر افراد جامعه از کنشگران فعال در دهه‌های ابتدایی پس از انقلاب به عاملان فعال حال حاضر جامعه ایرانی نیست. همچنان فرصتهایی برای تصحیح این فرایند وجود دارد تا بتوان تجربه ناکامی سیاست‌گذاری را به نمایی از توانمندی مدیریت فرهنگی - اجتماعی متناسب با جامعه دین‌مدار ایرانی تبدیل کرد. جهت رخداد این امر نکات ذیل می‌تواند مدنظر باشد. نخست آنکه جامعه امروز ایران در شرایط خاصی قرار دارد. از جمله این خصایص قرارداداشتن در وضعیتی است که شامل عناصر مدرن و سنت در کنار یکدیگر است. اگرچه برخی بر این نظرنند که این شرایط گذار است و می‌توان شرایط را به پیش از ورود مدرنیته به ایران بازگرداند اما هم‌نوا با گیدنز باید به دو نکته توجه داشت: ۱. سنت و مدرنیته با وجود معارضه با یکدیگر همراه خواهند بود. در وضعیت حاضر جامعه‌ای یافت نمی‌شود که عناصری از دنیای مدرن را در خود نداشته باشد. جوامع اما در قدرت تأثیرگذار فرهنگی و ارزشی‌شان می‌توانند شرایطی از مدرنیته محلی^۱ را بازتولید کنند که مختص جامعه‌شان باشد. به معنای دیگر، مدرنیته با وجود عناصر و مولفه‌های اساسی که آن را مدرن می‌سازد در ضرب با عناصر بومی تبدیل به مدرنیته خاص آن بوم خواهد شد. معنای دیگر این مولفه آن است که جداسازی مدرن از سنتی یا سنتی از مدرن به تدریج غیرممکن شده و جوامع باید با توجه به وضعیت جدید برنامه‌ریزی و سیاست‌سازی کنند. ۲. آنچه به دنبال نکته اول مهم می‌نماید آنکه بازگشت به دنیایی که سنت تنها عامل تعیین‌کننده و جهت‌دهنده به زندگی افراد باشد، غیرممکن است. حذف مدرنیته با توجه به گستردگی آن در وضعیت زندگی‌های فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی و در حالی که دنیا را تبدیل به دهکده کوچک جهانی کرده است، ناممکن است. این عدم امکان اقتضا

1. Local

آن را دارد که وضعیت جدید به رسمیت شناخته شود و با آرزوی جدا کردن این دو در جامعه اقدام به برنامه‌ریزی، آینده‌پژوهی و آینده‌نگاری نشود. نکته مهم آنکه به رسمیت شناختن یک وضعیت، از تأیید و پذیرش صرف آن متفاوت است. به رسمیت شناختن به معنای آن است که وضعیت و مؤلفه‌های سازنده آن نیازمند بررسی و فهم است که در نتیجه آن می‌توان به شناخت عینی، انضمامی و وابسته به زمینه دست یافت. بر اساس این شناخت است که می‌توان فرایندهای برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری هدفمند و جهت‌دار را پیشنهاد داد. چنانچه با تصور ذهنی امکان غالب شدن دوباره زیست سنتی، منکر دیدن و شناختن مؤلفه‌های مدرن و به رسمیت نشناختن وضعیت عاملیت زنان و مردان بویژه در خصوص موضوعاتی چون موضوع مورد پژوهش، اقدام به سیاست‌سازی و سیاست‌گذاری شود، نوعی شکاف میان خواسته نهادهای بالادستی و اقدام عملی عوامل اجتماعی شبیه آنچه در جامعه ایرانی در حال وقوع است، رخ می‌دهد که مسئله مدیریت یک امر ارزشی- فرهنگی را تبدیل به چالش پیچیده و پاشنه آشیل جامعه می‌کند. برخی حقایق مرتبط با جامعه ایرانی و البته موثر در ایجاد این پیچیدگی شامل موارد ذیل است: گرایش جامعه ایرانی به سمت سکولار شدن؛ (Fatehi & ekhlasi, 2012: 117). تکثرگرایی در نظام‌های ارزشی؛ (Jalali & mahdavi zahed, 2016: 138). گذار از مرجعیت عام به مرجعیت متعدد؛ (Hamin: 147). خارج شدن انحصار آموزشی از حوزه‌های علمیه، عمومی و همگانی شدن آموزش عالی و گسترش دانشگاه‌ها، افزایش تحصیل زنان، تغییر و تحول دانشگاه از محل تحصیل، پژوهش و درس دادن به مکانی اجتماعی، تفریحی و اقتصادی (Hamin: 152) و تکثر ابعاد اعتقادی، مناسکی، تجربی، آگاهی و پیامدی دین؛ (Faraji & kazemi, 1388: 82-83). بدیهی است در چنین نگاهی، مسئله حجاب در بستر آن فهم شده و سیاست‌گذاری نیز معطوف به آن انجام خواهد شد. چنین رویه‌ای از سیاست‌گذاری به نحو قابل توجهی می‌تواند پیچیدگی ناشی از سیاست‌گذاری ناندیشیده را خنثی و امری را که در حال حاضر دور از ذهن به نظر می‌رسد با همراهی مخاطبان ممکن سازد.

References

1. Bagheri Miab, Shahla, and Mohammadreza Bagheri. (2013). "The Requirements of Alignment of Policy and Executive Institutions in the Process of Cultural Policy Making of Chastity and Hijab". Journal of Cultural Research 3: 31-45. [In Persian]
2. Bostan (Najafi), Hossein. (2020). The Policy of Chastity and Hijab Research in Iran. Qom: Seminary and University Research Institute. [In Persian]
3. Jalali, M., and Mahdi Mahdavi Zahed. (2016). "The Impact of Developments in Social Institutions on the Possibility of a Law-Based Government in Iran". State Studies 5: 135-163. [In Persian]
4. Javadi Yeganeh, Mohammadreza, and Fatemeh Azizi. (2009). Cultural and Literary Contexts of the Discovery of the Hijab in Iran: The Poetry of Opponents and Supporters, Iranian Journal of Sociology, 1(10): 99-137. [In Persian]
5. Zahed, Saeed, and Mehdi Kaveh. (2012). "National Discourses of Clothing in Iran". Social Studies and Research in Iran 4: 49-74. [In Persian]
6. Zibanejad, Mohammadreza. An Analysis of the Most Important Issues of Women and Family in Iran. Qom: Women and Family Research Center. [In Persian]
7. Sharapour, Mahmoud, Seyyedeh Zeinab Taghavi, and Mehdi Mohammadi. "Sociological Analysis of the Factors Affecting the Tendency to Hijab: A Case Study: The Tendency to Hijab among Female Students of the University of Mazandaran." [In Persian]
8. Sharabi, Hisham. (2006). The New Patriarchy. Translated by Ahmad Movassaghi. Tehran: Kavir Publications. [In Persian]
9. Ziapour, Jalil. (1968). Iranian Women's Clothing: From the Oldest Time to the Beginning of the Pahlavi Empire. Tehran: Ministry of Culture and Arts. [In Persian]
10. Talebian, Hamed, and Sara Talebian. "Women and Activism in Social Media: A Case Study: Women's Stealthy Freedom Facebook Page." [In Persian]
11. Fatehi, Abolghasem and Ebrahim Ekhlasi. (2012). "Women's Social Discourses in the Paradigm of Tradition and Modernism: A Study of Women Eighteen to Forty Years Old in Shiraz." [In Persian]
12. Faraji, Mehdi, and Abbas Kazemi. (2009). "A Study of the Status of Religiosity in Iran: With Emphasis on the Data of Surveys of the Past Three Decades." [In Persian]
13. Ghanadan, Mansour. (2000). Sociology (Key Concepts). Tehran: Avaye Noor. [In Persian]
14. Kalhor, S., and Reyhaneh Rahmanipour. (2018). "The Impact of Social Changes on Hijab Policymaking." Journal of Islamic Studies of Women and Family 5: 7-28. [In Persian]
15. Kingdom, E. F. Feminist Law, in Feminism and Feminist Science. Translated by Mohammadreza Zibanejad and others. Qom: Office of Women's Studies and Research.
16. Giddens, Anthony. (2008). Consequences of Modernity. Translated by Mohsen Talebi. Tehran: Markaz Publishing.
17. Mannheim, Carl (2010), Essays on the Sociology of Cognition, Translated by: Fariborz Majidi, Tehran: Third Publications.

18. Mahbubi Manesh, Hossein. (2007). "Social Analysis of the Hijab Issue". The Book of Women 38: 134-88. [In Persian]
19. Moradkhani, Homayoun. "The Will to Govern: The Hijab and Its Objects after the Islamic Revolution." Iranian Sociology 1 & 2: 167-191. [In Persian]
20. Moradkhani, Homayoun. "Procedures for Discursing Women's Clothing after the Islamic Revolution." Sociological Studies1 (24): 171-203. [In Persian]
21. Moidfar, Saeed. "The Social Problem and the Religious Problem." Political Science Quarterly, 12: 94-114. [In Persian]
22. Momeni, Hassan, and Abdolhossein Kalantari. "Bad Hijab: The Subject's Reaction to Social Approval." Social Development Quarterly1(11): 189-215. [In Persian]
23. Hashemian, Mohammad Hossein, Nematollah Karamollahi, and Komeil Gheiderloo. (2017). "Designing a Policy Model for Appropriate Social Clothing for Women Traveling in Public Environments." [In Persian]
24. Hensen, Joseph, Evelyn. Reed, Mary Alice Waters. (2002). Makeup, Fashion and Exploitation of Women. Translated by F. N. G. Q. T.H.: Inflorescence.